

"ابا تیمار اندکی شادی باید!"

khazan1367@gmail.com

یحیی خزانینه - تورنتو - کانادا

March 21, 2010

اول فروردین ماه سال یک هزار و سیصد و هشتاد و نه

قربان گلندی می گوید:

"رهبران چپ ما، خودشان تو فرانسه نشسته بودند و تخت نرد بازی می کردند و ما بچه های ساده دل و بی تجربه را سال های سال تو پاکستان بی در و دروازه آن هم بدون هر گونه پشتوانه مادی و معنوی، کاشته بودند. از آن گذشته، آقایان تازه، طرحی در دست داشتند که عده ای از ما را که چند سالی می شد از جهنم زندان های جمهوری اسلامی ایران رهایی یافته بودیم؛ دوباره بفرستند داخل ایران تا برایشان تو اون بحبوحه بگیر و به بندها و اعدام های ۱۳۶۷، خبر تهیه کنیم!!!"

قربان گلندی ادامه می دهد:

"تو پاکستان دمار از روزگار ما بدبخت ها درآمد. ببین؛ این پاکستان چه کشور هر دمبیلیه. حزب الله روز روشن با خمپاره به محل اقامت ما حمله می کنه ...!"

بعد از مکثی بلند ادامه می دهد:

"حالا هم، اینه روزگار من یکی تو تورنتو. نمی دونم با مادر زمین گیر شده و برادر حافظه از دست داده ام تو ایران چه بکنم؟ خودم هم که می بینی. دلم به این قرص ها و شنیدن چند تا آهنگ خوشه دیگه ..."

قربان گلندی روی تخت کلید، نام محمد علی شه کی (Mohammad Ali Shehki) را تایپ می کند. قربان گلندی می گوید: "محمد علی شه کی که از پدر و مادری ایرانی است، در ابتدای فعالیت هنری اش به زبان فارسی می خواند. ولی بعد از تسلط یافتن او به زبان اردو، موسیقی پاپ را رواج داد. در واقع محمد علی شه کی بنیان گذار و معرف موسیقی پاپ در پاکستان است. "نوا و وقت" از کارهای اولیه او با خانم مه جبین قزلباش (Mahjabeen Qezalbash) است. شعرش هم متعلق به علامه اقبال لاهوریه. حالا محمد علی شه کی زیاد فعالیت هنری نداره، ولی سیطره شهرت مه جبین قزلباش در پاکستان، افغانستان، و تاجکستان و به خصوص در میان پشتون ها؛ زبان زده است."

در حالی که به صفحه مانیتور چشم دوخته ام، محو خواندن آواز این دو خواننده که به زبان فارسی می خوانند می شوم.

<http://youtu.be/6diZRoJhhJs>

خوردن مبارک

نواى وقت

خورشيد بدامانم انجم به گريبانم
در من نگرى هيچم در خود نگرى جانم
من تيغ جهانسوزم ، من چشمه حيوانم

آسوده و سيارم اين طرفه تماشا بين
در باده امروزم كيفيت فردا بين
پنهان به ضمير من صد عالم رعنا بين
صد كوكب غلطان بين صد گنبد خضرا بين
من كسوت انسانم پيراهن يزدانم

خورشيد بدامانم انجم به گريبانم
در من نگرى هيچم در خود نگرى جانم
من تيغ جهانسوزم ، من چشمه حيوانم

تقدير فسون من تدبير فسون تو
تو عاشق ليلائى من دشت جنون تو
چون روح روان پاكم از چند و چگون تو
تو راز درون من ، من راز درون تو
از جان تو پيدايم ، در جان تو پنهانم

خورشيد بدامانم انجم به گريبانم
در من نگرى هيچم در خود نگرى جانم

بخشى از شعر علامه اقبال لاهورى

* * * * *